

بی تردید، منطق الطیر بعد از مثنوی مولوی، مهم‌ترین متن عرفانی ادبیات فارسی است. با اینکه سال‌ها است که این متن جزء متون دانشگاهی است، تا چندی پیش تصحیح و شرحی که شایسته آن باشد، در دست علاقه‌مندان به ادبیات و عرفان وجود نداشت. این منظومه در سال ۱۳۸۳، با تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و با حواشی بسیار ارزنده‌ای از ایشان به چاپ رسیده است.

در این چاپ، ابیات به‌درستی معنی و توضیحات لازم بدون انتقال به حاشیه، نقل شده‌اند. اما گاهی در معنی بعضی از ابیات آن‌چنان‌که باید دقت نشده است، یا توضیحات ارائه‌شده کافی به نظر نمی‌رسد. در زیر، به ذکر نکاتی چند در مورد شرح و معنی بعضی ابیات و بعضاً تصحیح کلمه‌ای می‌پردازیم؛ و از خداوند منان، توفیق روزافزون برای ایشان خواستاریم و از ته دل با حافظ شیراز همراه می‌شویم که:

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده‌گزنند مباد

۱. در شرح بیت ۱۵

نیم‌پشه بر سر دشمن گماشت بر سر او چارصد سالش بداشت
بد نبود به این نکته اشاره می‌شد که: پشه‌ای که باعث نابودی نمرود شد، پشه سالمی نبود بلکه «مرگ نمرود را سبب نیم‌پشه ساخته بود. پشه‌ای بود که در نیمه‌اندام قوت داشت» (فراهانی، ۱۳۴۰: ۴۶). عطار در بیت ۱۸۲۸ به همین مطلب دوباره چنین اشاره می‌کند:

نیم‌سازخکی چو در نمرود شد مغز آن سرگشته‌دل پردود شد

۲. در شرح بیت ۳۰

چون سگی را مرد آن قربت کند شیرمردی را به سگ نسبت کند

نوشته‌اند:

«یعنی وقتی سگی را چنان منزلت و فریبی دهد که یار اصحاب کهف شود، آن سگ را متناسب به شیرمرد بودن می‌کند. یعنی از سگ بودن به‌درمی‌آورد و او را شیرمردی (در ردیف مردان اصحاب) می‌دهد». به نظر می‌آید مصرع دوم ربطی به اصحاب کهف ندارد، بلکه مربوط به یلعام باعور است که با دعای موسی به سگی مبدل شد. یلعام مردی مستجاب‌الدعوه بود که در حق موسی دعا کرد و او موسی «چهل سال در تپه بماند»؛

موسی نیز او را نفرین کرد و گفت: «الهی! در بهینه وقت بهینه چیز از او ستان!». گفت بهینه وقت این است و بهینه چیز ایمان است «فمثله کمثل الکلب» (میبدی، ۱۳۷۰: ۳۰۷) و در قرآن (آیه ۱۷۵ سوره اعراف) آمده است که «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...». سعدی نیز در غزلیات خود چنین می گوید:

از مایه بیچارگی قطمیر مردم می شود ماخولیای مهتری سگ می کند بلعام را
(کلیات سعدی، ۱۳۶۹: ۴۱۶)

همچنین توجه به آیات قبل این گمان را تقویت می بخشد؛ زیرا هر مصرع در یک موضوع است:

چون دمی در گیل دمد آدم کند وز کف و دودی همه عالم کند
گه سگی را ره دهد در پیشگاه گه کند از گریه ای مکشوف راه
درحقیقت «ی» در شیرمردی، «ی» مصدری نیست بلکه نکره است.

۳.۳ در شرح بیت ۳۳۱

کرده چاهی خشک را در خشکسال قطره آب دهانش پرزال

چنین نوشته اند:

اشاره است به یکی از معجزات رسول که در یکی از جنگ‌ها و نیاز صحابه به آب، تیری از ترکش خود به براء بن عازب داد تا در چاه خشک فرو برد و او چنین کرد و از زیر تیر او دوازده چشمه برجوشید. (روضه الراعظین، ابن قتال، ص ۶۲)

چنان‌که ناگفته پیدا است، «قطره آب دهانش» در معنی لحاظ نشده و به جای آن «تیر» آورده شده است. این بیت به این واقعه اشاره دارد که «در مدینه چاهی خشک شد و آب نمی داد. سیدالمرسلین اندکی از آب دهان خود را در آن چاه انداخت تا آب از تک آن بجوشید و در مدینه آبی شیرین تر از آن یافت شد.» (منطق الطیر، ۱۳۷۴: ۲۸۲)؛ یا «مصطفی (صلی الله علیه) آب دهن در چاه آب طلخ اوگند؛ عذب و زلال گشت.» (سورآبادی، ۱۳۴۰: ۴۰۱).

۳.۴ در معنی بیت ۷۲۶

بر خیالی کسی توان این ره سپرد تو به ماهی چون توانی مه سپرد
نوشته اند ظاهراً بیت به این معنی است که «در مدت یک ماه چگونه می توانی خود را به ماه آسمان برسانی؟» با توجه به بیت‌های قبل، از جمله:

لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالتش آفرینش ره نیافت دانش از پی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال و زان جمال هست اگر برهم نهی مثنی خیال
مقصود این است که انسان با ابزار مادی و انسانی از جمله عقل، دانش، خیال و...
نمی‌تواند خداوند را آن‌چنان که هست، بشناسد. مفهوم بیت ۷۲۶ نیز چنین است که
وقتی با عقل و دانش نمی‌توان چیزی فهمید، چگونه می‌توان با خیال در راه شناخت خدا
قدم برداشت و این مانند آن است که بر روی زمین باشی و بخواهی بر روی ماه و آسمان
قدم برداری که کنایه از امر محال است. ماهی (حوت، سَمَك) در مصرع دوم مجازاً
به معنای زمین است که طبق اعتقاد قدما، زمین بر شاخ گاو و آن گاو بر پشت ماهی است؛
که در ابیات فارسی فراوان به آن اشاره شده است، از جمله بیت مشهور فردوسی:
فرو شد به ماهی و بر شد به ماه بِن نیزه و قُبَّه بارگاه
یا بیت مشهور علامه طباطبایی:

تو میندار که مجنون سر خود مجنون شد از سَمَك تا به سمایش کشش لیلا برد
عطار نیز در منطق‌الطیر (بیت ۱۰۴۱) چنین می‌گوید:

گر بیابم یوسف خود را ز چاه بربرم با او من از ماهی به ماه
یعنی از زمین به آسمان پرواز می‌کنم.

بیت ۲۱۹ به صورت زیر نیز ضبط شده است:

در چنان ذاتی من آنکه کی رسم از زهم من در منزّه کی رسم
به احتمال زیاد، ضبط دکتر گوهرین که به جای «زهم»، «زعم» است، درست‌تر
می‌نماید.

در این بیت نیز عطار عاجز بودن قوای انسانی از درک خداوند را یادآور می‌شود و
می‌گوید چگونه می‌توانم به چنین ذاتی برسم، زیرا خداوند منزّه از هر شناختی است و
وقتی من با عقل و خرد نمی‌توانم به خداوند برسم، چگونه با زعم خیال می‌توانم او را
بشناسم؛ و این تفسیر با توجه به بیت قبل است:

ای خرد در راه تو طفلی بشیر گم شده در جست‌وجویت عقل پیر

۵. بیت ۱۴۹۹

پیرهن پوشیم از کاغذ همه در رسم آخر به شیخ خود همه

نوشته‌اند: رسمی بوده است که دادخواهان و شاکیان، جامه‌ای از کاغذ به تن می‌کرده‌اند تا به‌عنوان دادخواه شناخته شوند. از شعر بسیار معروف زیر از حافظ (دیوان، ص ۹۸) هم می‌توان تاحدی این نکته را استنباط کرد:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک ره‌نمونیم به پای علم داد نکرد
 ظاهراً علت پوشیدن پیراهن کاغذین برای تظلم و دادخواهی این بوده است که شکایات خود را بروی آن کاغذ بنویسند؛ زیرا گاهی زبان دادخواهان در مقابل پادشاه بند می‌آمد و آنان قدرت تکلم برای ابراز شکایات را از دست می‌دادند. شیوه‌های دیگر از جمله شکایت و ماجرا را نوشتن و بر سر چوبی کردن و برداشتن (قصه برداشتن یا مراقبه) در تاریخ فراوان است (ع جویی، ۱۳۲۷: ۱۷۹). استاد فروزانفر در معنای «جامه کاغذین» می‌نویسد: «جامه‌ای از کاغذ که متظلمان و فریادخواهان، تظلم و ماجرای دادخواهی خود را بر آن می‌نوشته‌اند.» (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۵۷۹). در بیت حافظ هم به این نکته اشاره شده است: آن نوشته‌های جامه کاغذین را با خوناب بشویم و ازین برم زیرا به پای علم داد رهنمون نشدیم. روشن‌تر از حافظ، بیت زیر از خواجو است:

این نامه نیست پیرهن کاغذین من است پرخون ز دست هجر به جانان که می‌برد

۶. بیت ۲۷۶۳

چون ز چپ باشد ادب حرمت ز راست یک نفس گستاخی از وی رواست
 نوشته‌اند:

ظاهراً اشاره‌ای دارد به رسم کهن که در مجالس شادخواری دنیای کهن، حرمت در این بود که جام را از سمت راست مجلس به گردش درآورند؛ آن‌گونه که در معلقة عمرو بن کلثوم تغلبی - شاعر عصر جاهلی - می‌خوانیم:

صینت الکاس عنا ام عمرو و کان الکاس مجریها الیمینا

... یعنی: ای ام عمرو! گردش جام را از جانب ما منحرف کردی و حال آنکه جهت گردش جام سمت راست بود. ستایی هم به‌عنوان شکایت از به‌هم خوردن آداب و رسوم اخلاق زمانه گفته است (دیوان، ص ۳۴۸):

بود آن گه وقت «کان الکاس مجریها الیمین»

هست اکنون گاه «کان الکاس مجریها الشمال»

و عطار در غزلی قلندری، در توصیف به‌هم‌زدن آیین‌ها گفته است (دیوان، ص ۹۰):

چون تو آزاد آیی از ننگ وجود راست آن وقت گیرد حکم چپ

۱. علمی که دادخواهان در زیر آن فرار می‌گرفتند.

اطلاعات دکتر شفیع میهم و مغتنم است؛ اما به نظر می‌رسد ربطی به بیت مورد بحث ندارد.

۷. بیت ۳۵۳۶

گر تو برگیری از این جوهر بسی خویش را یابی پشیمان تر کسی
می‌نویسد: «ظاهراً جوهر را به معنی گوهر شب چراغ به کار برده است که می‌گویند اسکندر در طریق ظلمات آن را با خود برده بود و در روشنی آن حرکت می‌کرد. در ابیات بعد نیز کلمه جوهر را که کنایه از علم است، باز به همین معنی شب چراغ به کار می‌برد.»
باتوجه به ابیات بعد که می‌گوید:

ور نباید جوهرت ای هیچ کس هم پشیمان تر تو خواهی بود و بس
گر بود ورنه بود این جوهر تو را هر زمان یابیم پشیمان تر تو را
که تلمیح دارد به این واقعه:

در ظلمات، از سم ستوران لشکر اسکندر صدایی برخاستی مشابه صدای سم ستور که در سنگستان رانند. حقیقت آن را از اسکندر سؤال کردند. خضر در جواب گفت: این صدا از چیزی است که هر که بردارد، پشیمان و هر که بر ندارد، پشیمان! جمعی اندکی برداشتند و چون از ظلمت بیرون رفتند و مشاهده کردند، جواهر نفیس قیمتی دیدند، تأسف خوردند که چرا بیشتر برداشتند؛ دیگران پشیمان بودند که چرا هیچ برداشتند. (فراهانی، ۱۳۲۰: ۷۲-۳)

درضمن، جوهر استعاره از علم است نه کنایه.

۷. بیت ۳۱

او نهد از بهر سگانِ فلک گرده خورشید بر خوانِ فلک

در چاپ دکتر گوهرین نیز همین ضبط هست؛ اما بین «گرده خورشید و خوان» و «سگان فلک» هیچ ربطی متصور نیست؛ چنان‌که خود دکتر شفیع در صفحه ۷۱ مقدمه در تصحیح بیت زیر:

گرچه در بحر خطر افتاده‌ای همچو کبکی بال و پر افتاده‌ای
به‌درستی می‌نویسند:

قرینه مقام ایجاب می‌کند که تناسب «بحر» و «کبک» بررسی شود.

و در نهایت، «کفکی» را به خاطر تناسب با بحر بر کبکی ترجیح می‌دهند. از طرفی

دیگر، در صفحه ۷۷ می‌نویسند:

در انتقال نسخهٔ اساس، «ذ» به شیوهٔ قرون جدید تبدیل به «د» و «ک» تبدیل به «گ» شده است: آمد/آمد، بوۀ/بود، دیگر/دیگر، اگر/اگر و ...

می‌توان به یقین رسید که ضبط «سکان» در نسخه‌های کهن به همین صورت «سکان» بوده است و احتمال تبدیل «ک» به «گ» و «سکان» به «سگان» (جمع سگ)، طبیعی می‌نماید؛ و در آن صورت، معنی بیت با حسن تعلیلی زیبا چنین خواهد بود: خداوند خورشید را که مانند قرص نانی است، برای سگان آسمان بر سفرهٔ فلک گذاشته است.

آن وقت دو مشکل پیش می‌آید: یکی اینکه سگان را باید مشدد خواند که تشدید مخفف، از اختصاصات سبک خراسانی است (محبوب، ۱۳۴۵: ۲۲۱) که عطار بی‌تأثیر از آن نیست. دوم اینکه سگان فلک یعنی چه؟ صورت فلکی عواء منزل سیزدهم ماه که در برج سنبله است آن را در آسمان به صورت «سگ‌ها» وصف کرده‌اند. ابوریحان گوید:

... و تازیان گویند سگانند و از پس شیر بانگ همی کنند. (بی‌نا: ۱۱۰)

نام عوا در شعر فارسی با یک باور کهن که سگ‌ها در شب‌های مُقَمِر عوعو می‌کنند و یا اینکه عوا خود همچو سگی است که به‌دنیال شیر عوعو می‌کند، آمیخته است. (مصفا،

۱۳۶۶: ۵۲۳)

خاقانی می‌گوید:

شیر هشیار از سگ وحشت‌فزا برتافت روی نور جبهه شور عوا برتابد بیش از این
(دیوان، ۱۳۶۸: ۳۳۷)

نظامی می‌گوید:

عوا ز سماک هیچ شمشیر تازی سگ خویش رانده بر شیر
(لیلی و مجنون، ص ۱۷۴)

آنچه این ظن را تقویت می‌کند، این است که در دو بیت قبلی، لفظ سگ چنین ثبت شده است:

گه سگی را ره دهد در پیشگاه گه کند از گریه‌ای مکشوف راه
چون سگی را مرد آن قربت کند شیرمردی را به سگ نسبت کند
و بعید نیست که به صورت تداعی معانی، از سگ زمین به سگان آسمان اندیشیده باشد.

۸. در شرح بیت ۲۱۰۳

تو به پشتی زری با خلق دوست داغ پهلوی تو بر پشتی اوست
 نوشته‌اند: «داغ پهلوی بودن، کنایه از دلگرمی داشتن است، ظاهراً»
 اولاً کنایه‌ای که در بیت است، «داغ پهلوی داشتن» است نه «داغ پهلوی بودن»؛ ثانیاً
 به معنی «دلگرمی داشتن» نیست بلکه به معنی «نشانه‌داری بودن، بنده و مطیع بودن، نشانه
 بندگی داشتن» است. معمولاً بندگان و بعضی از حیوانات را داغ مخصوص می‌زدند، تا با
 مملوک‌های دیگران اشتباه نشوند:

داغ تو داریم و سگ داغدار می‌پذیرند شهان در شکار

(مخزن‌الاسرار، ص ۱۰)

داغ بندگان را بر پیشانی یا پشت می‌زدند و داغ حیوانات را معمولاً بر پهلوی یا سرین
 می‌زدند. فرخی در قصیده مشهور داغگاه می‌گوید:
 هر کره‌کاندر کمند شصت بازی فکند گشت داغش بر سرین و شانه و رویش نگار
 گویی عطار با استعاره کنایی، زربستان را به نوعی در زمره حیوانات دانسته است.
 باتوجه به این نکات، معنی بیت چنین خواهد بود: تو به خاطر پول با دیگران دوست
 هستی و دلیل اعتماد و پشتیبانی و دوست داشتن، زر است که داغدار و برده زر شده‌ای.

کتابنامه

- بیرونی، ابوریحان، بی‌تا، التفهیم لاولل صناعه. به کوشش استاد جلال‌الدین همایی. تهران:
 سلسله‌انتشارات انجمن.
 جوینی، عظاملک، ۱۳۲۷. تاریخ جهانگشای جوینی. به تصحیح محمد قزوینی. چ ۱. تهران:
 کلاله خاور.
 خاقانی، افضل‌الدین بدیل، ۱۳۶۸. دیوان خاقانی. به تصحیح دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی. چ ۲.
 تهران: زوار.
 خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۸. حافظ‌نامه. چ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 دهلوی، امیر خسرو، ۱۳۹۶ هـ. ق. قرآن‌السعدین. با مقدمه احمد حسن داتی. اسلام‌آباد پاکستان:
 مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
 سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، ۱۳۶۹. کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۸. تهران:
 امیرکبیر.
 شمیسا، سیروس، ۱۳۶۹. فرهنگ تلمیحات. چ ۲. تهران: انتشارات فردوس.
 عتیق سوراآبادی، ابوبکر، ۱۳۴۰. تفسیر قرآن کریم. به تصحیح محمد معین. چ ۱. تهران: ابن‌سینا.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۴. منطق‌الطیر. به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، ج ۱۰. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۳. منطق‌الطیر. تصحیح و تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱. تهران: انتشارات سخن.
- عوفی، محمد، ۱۹۰۳ م. لباب‌الالباب. به تصحیح ادوارد براون، ج ۱. لیدن: بریل.
- _____، ۱۳۳۵. جوامع‌الحکایات. به تصحیح محمد معین، ج ۱. تهران: انتشارات ابن‌سینا.
- فراهانی، حسین، ۱۳۴۰. شرح مشکلات دیوان انوری. به تصحیح مدرس رضوی، ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محبوب، محمدجعفر. بی‌تا. سبک خراسانی در شعر فارسی، ج ۱. تهران: انتشارات فردوس.
- مصفا، ابوالفضل، ۱۳۶۶. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ج ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- میبدی، رشیدالدین، ۱۳۷۰. برگزیده کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار. به کوشش دکتر محمدمهدی رکنی، ج ۴. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- نظامی گنجوی، ۱۳۶۳. سبعة حکیم نظامی. به تصحیح حسن وحید دستگردی، ج ۱. ج ۲. تهران: انتشارات علمی.

بی تردید، منطق الطیر بعد از مثنوی مولوی، مهم‌ترین متن عرفانی ادبیات فارسی است. با اینکه سال‌ها است که این متن جزء متون دانشگاهی است، تا چندی پیش تصحیح و شرحی که شایسته آن باشد، در دست علاقه‌مندان به ادبیات و عرفان وجود نداشت. این منظومه در سال ۱۳۸۳، با تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و با حواشی بسیار ارزنده‌ای از ایشان به چاپ رسیده است.

در این چاپ، ابیات به‌درستی معنی و توضیحات لازم بدون انتقال به حاشیه، نقل شده‌اند. اما گاهی در معنی بعضی از ابیات آن‌چنان‌که باید دقت نشده است، یا توضیحات ارائه‌شده کافی به نظر نمی‌رسد. در زیر، به ذکر نکاتی چند در مورد شرح و معنی بعضی ابیات و بعضاً تصحیح کلمه‌ای می‌پردازیم؛ و از خداوند منان، توفیق روزافزون برای ایشان خواستاریم و از ته دل با حافظ شیراز همراه می‌شویم که:

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده‌گزنند مباد

۱. در شرح بیت ۱۵

نیم‌پشه بر سر دشمن گماشت بر سر او چارصد سالش بداشت
بد نبود به این نکته اشاره می‌شد که: پشه‌ای که باعث نابودی نمرود شد، پشه سالمی نبود بلکه «مرگ نمرود را سبب نیم‌پشه ساخته بود. پشه‌ای بود که در نیمه‌اندام قوت داشت» (فراهانی، ۱۳۴۰: ۴۶). عطار در بیت ۱۸۲۸ به همین مطلب دوباره چنین اشاره می‌کند:

نیم‌سازخکی چو در نمرود شد مغز آن سرگشته‌دل پردود شد

۲. در شرح بیت ۳۰

چون سگی را مرد آن قربت کند شیرمردی را به سگ نسبت کند

نوشته‌اند:

«یعنی وقتی سگی را چنان منزلت و فریبی دهد که یار اصحاب کهف شود، آن سگ را متناسب به شیرمرد بودن می‌کند. یعنی از سگ بودن به‌درمی‌آورد و او را شیرمردی (در ردیف مردان اصحاب) می‌دهد». به‌نظر می‌آید مصرع دوم ربطی به اصحاب کهف ندارد، بلکه مربوط به یلعام باعور است که با دعای موسی به سگی مبدل شد. یلعام مردی مستجاب‌الدعوه بود که در حق موسی دعا کرد و او موسی «چهل سال در تپه بماند»؛

موسی نیز او را نفرین کرد و گفت: «الهی! در بهینه وقت بهینه چیز از او ستان!». گفت بهینه وقت این است و بهینه چیز ایمان است «فمثله کمثل الکل». (میبدی، ۱۳۷۰: ۳۰۷) و در قرآن (آیه ۱۷۵ سوره اعراف) آمده است که «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ...». سعدی نیز در غزلیات خود چنین می گوید:

از مایه بیچارگی قطمیر مردم می شود ماخولیای مهتری سگ می کند بلعام را
(کلیات سعدی، ۱۳۶۹: ۴۱۶)

همچنین توجه به ابیات قبل این گمان را تقویت می بخشد؛ زیرا هر مصرع در یک موضوع است:

چون دمی در گیل دمد آدم کند وز کف و دودی همه عالم کند
گه سگی را ره دهد در پیشگاه گه کند از گریه ای مکشوف راه
درحقیقت «ی» در شیرمردی، «ی» مصدری نیست بلکه نکره است.

۳.۳ در شرح بیت ۳۳۱

کرده چاهی خشک را در خشکسال قطره آب دهانش پرزال
چنین نوشته اند:

اشاره است به یکی از معجزات رسول که در یکی از جنگ‌ها و نیاز صحابه به آب، تیری از ترکش خود به براء بن عازب داد تا در چاه خشک فرو برد و او چنین کرد و از زیر تیر او دوازده چشمه برجوشید. (روضه الراعظین، ابن قتال، ص ۶۲)

چنان‌که ناگفته پیدا است، «قطره آب دهانش» در معنی لحاظ نشده و به جای آن «تیر» آورده شده است. این بیت به این واقعه اشاره دارد که «در مدینه چاهی خشک شد و آب نمی داد. سیدالمرسلین اندکی از آب دهان خود را در آن چاه انداخت تا آب از تک آن بجوشید و در مدینه آبی شیرین تر از آن یافت شد». (منطق الطیر، ۱۳۷۴: ۲۸۲)؛ یا «مصطفی (صلی الله علیه) آب دهن در چاه آب طلخ اوگند؛ عذب و زلال گشت». (سورآبادی، ۱۳۴۰: ۴۰۱).

۳.۴ در معنی بیت ۷۲۶

بر خیالی کسی توان این ره سپرد تو به ماهی چون توانی مه سپرد
نوشته اند ظاهراً بیت به این معنی است که «در مدت یک ماه چگونه می توانی خود را به ماه آسمان برسانی؟» با توجه به بیت‌های قبل، از جمله:

لاجرم هم عقل و هم جان خیره ماند / در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید / هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالتش آفرینش ره نیافت / دانش از پی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال و زان جمال / هست اگر برهم نهی مثنی خیال

مقصود این است که انسان با ابزار مادی و انسانی از جمله عقل، دانش، خیال و... نمی‌تواند خداوند را آن‌چنان که هست، بشناسد. مفهوم بیت ۷۲۶ نیز چنین است که وقتی با عقل و دانش نمی‌توان چیزی فهمید، چگونه می‌توان با خیال در راه شناخت خدا قدم برداشت و این مانند آن است که بر روی زمین باشی و بخواهی بر روی ماه و آسمان قدم برداری که کنایه از امر محال است. ماهی (حوت، سَمَك) در مصرع دوم مجازاً به معنای زمین است که طبق اعتقاد قدما، زمین بر شاخ گاو و آن گاو بر پشت ماهی است؛ که در ابیات فارسی فراوان به آن اشاره شده است، از جمله بیت مشهور فردوسی:

فرو شد به ماهی و بر شد به ماه / بن نیزه و قُبَّه بارگاه
یا بیت مشهور علامه طباطبایی:

تو میندار که مجنون سر خود مجنون شد / از سَمَك تا به سمایش کشش لیلا برد
عطار نیز در منطق‌الطیر (بیت ۱۰۴۱) چنین می‌گوید:

گر بیابم یوسف خود را ز چاه / بربرم با او من از ماهی به ماه
یعنی از زمین به آسمان پرواز می‌کنم.

بیت ۲۱۹ به صورت زیر نیز ضبط شده است:

در چنان ذاتی من آنکه کی رسم / از زهم من در منزّه کی رسم
به احتمال زیاد، ضبط دکتر گوهرین که به جای «زهم»، «زعم» است، درست‌تر می‌نماید.

در این بیت نیز عطار عاجز بودن قوای انسانی از درک خداوند را یادآور می‌شود و می‌گوید چگونه می‌توانم به چنین ذاتی برسم، زیرا خداوند منزّه از هر شناختی است و وقتی من با عقل و خرد نمی‌توانم به خداوند برسم، چگونه با زعم خیال می‌توانم او را بشناسم؛ و این تفسیر با توجه به بیت قبل است:

ای خرد در راه تو طفلی بشیر / گم شده در جست‌وجویت عقل پیر

۵. بیت ۱۴۹۹

پیرهن پوشیم از کاغذ همه / در رسم آخر به شیخ خود همه

نوشته‌اند: رسمی بوده است که دادخواهان و شاکیان، جامه‌ای از کاغذ به تن می‌کرده‌اند تا به‌عنوان دادخواه شناخته شوند. از شعر بسیار معروف زیر از حافظ (دیوان، ص ۹۸) هم می‌توان تاحدی این نکته را استنباط کرد:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک ره‌نمونیم به پای علم داد نکرد
 ظاهراً علت پوشیدن پیراهن کاغذین برای تظلم و دادخواهی این بوده است که شکایات خود را بروی آن کاغذ بنویسند؛ زیرا گاهی زبان دادخواهان در مقابل پادشاه بند می‌آمد و آنان قدرت تکلم برای ابراز شکایات را از دست می‌دادند. شیوه‌های دیگر از جمله شکایت و ماجرا را نوشتن و بر سر چوبی کردن و برداشتن (قصه برداشتن یا مراقبه) در تاریخ فراوان است (ع جویی، ۱۳۲۷: ۱۷۹). استاد فروزانفر در معنای «جامه کاغذین» می‌نویسد: «جامه‌ای از کاغذ که متظلمان و فریادخواهان، تظلم و ماجرای دادخواهی خود را بر آن می‌نوشته‌اند.» (خرم‌شاهی، ۱۳۶۸: ۵۷۹). در بیت حافظ هم به این نکته اشاره شده است: آن نوشته‌های جامه کاغذین را با خوناب بشویم و ازین برم زیرا به پای علم داد رهنمون نشدیم. روشن‌تر از حافظ، بیت زیر از خواجو است:

این نامه نیست پیرهن کاغذین من است پرخون ز دست هجر به جانان که می‌برد

۶. بیت ۲۷۶۳

چون ز چپ باشد ادب حرمت ز راست یک نفس گستاخی از وی رواست
 نوشته‌اند:

ظاهراً اشاره‌ای دارد به رسم کهن که در مجالس شادخواری دنیای کهن، حرمت در این بود که جام را از سمت راست مجلس به گردش درآورند؛ آن‌گونه که در معلقه عمرو بن کلثوم تغلبی - شاعر عصر جاهلی - می‌خوانیم:

صینت الکاس عنا ام عمرو و کان الکاس مجریها الیمینا

... یعنی: ای ام عمرو! گردش جام را از جانب ما منحرف کردی و حال آنکه جهت گردش جام سمت راست بود. ستایی هم به‌عنوان شکایت از به‌هم خوردن آداب و رسوم اخلاق زمانه گفته است (دیوان، ص ۳۴۸):

بود آن گه وقت «کان الکاس مجریها الیمین»

هست اکنون گاه «کان الکاس مجریها الشمال»

و عطار در غزلی قلندری، در توصیف به‌هم‌زدن آیین‌ها گفته است (دیوان، ص ۹۰):

چون تو آزاد آیی از ننگ وجود راست آن وقت گیرد حکم چپ

۱. علمی که دادخواهان در زیر آن فرار می‌گرفتند.

اطلاعات دکتر شفیع میهم و مغتنم است؛ اما به نظر می‌رسد ربطی به بیت مورد بحث ندارد.

۷. بیت ۳۵۳۶

گر تو برگیری از این جوهر بسی خویش را یابی پشیمان تر کسی
می‌نویسد: «ظاهراً جوهر را به معنی گوهر شب چراغ به کار برده است که می‌گویند اسکندر در طریق ظلمات آن را با خود برده بود و در روشنی آن حرکت می‌کرد. در ابیات بعد نیز کلمه جوهر را که کنایه از علم است، باز به همین معنی شب چراغ به کار می‌برد.»
باتوجه به ابیات بعد که می‌گوید:

ور نباید جوهرت ای هیچ کس هم پشیمان تر تو خواهی بود و بس
گر بود ورنه بود این جوهر تو را هر زمان یابیم پشیمان تر تو را
که تلمیح دارد به این واقعه:

در ظلمات، از سم ستوران لشکر اسکندر صدایی برخاستی مشابه صدای سم ستور که در سنگستان رانند. حقیقت آن را از اسکندر سؤال کردند. خضر در جواب گفت: این صدا از چیزی است که هر که بردارد، پشیمان و هر که بر ندارد، پشیمان! جمعی اندکی برداشتند و چون از ظلمت بیرون رفتند و مشاهده کردند، جواهر نفیس قیمتی دیدند، تأسف خوردند که چرا بیشتر برداشتند؛ دیگران پشیمان بودند که چرا هیچ برداشتند. (فراهانی، ۱۳۲۰: ۷۲-۳)

درضمن، جوهر استعاره از علم است نه کنایه.

۷. بیت ۳۱

او نهد از بهر سگانِ فلک گرده خورشید بر خوانِ فلک

در چاپ دکتر گوهرین نیز همین ضبط هست؛ اما بین «گرده خورشید و خوان» و «سگان فلک» هیچ ربطی متصور نیست؛ چنان‌که خود دکتر شفیع در صفحه ۷۱ مقدمه در تصحیح بیت زیر:

گرچه در بحر خطر افتاده‌ای همچو کبکی بال و پر افتاده‌ای

به‌درستی می‌نویسند:

قرینه مقام ایجاب می‌کند که تناسب «بحر» و «کبک» بررسی شود.

و درنهایت، «کفکی» را به خاطر تناسب با بحر بر کبکی ترجیح می‌دهند. از طرفی

دیگر، در صفحه ۷۷ می‌نویسند:

در انتقال نسخهٔ اساس، «ذ» به شیوهٔ قرون جدید تبدیل به «د» و «ک» تبدیل به «گ» شده است: آمد/آمد، بوۀ/بود، دیگر/دیگر، اگر/اگر و ...

می‌توان به یقین رسید که ضبط «سکان» در نسخه‌های کهن به همین صورت «سکان» بوده است و احتمال تبدیل «ک» به «گ» و «سکان» به «سگان» (جمع سگ)، طبیعی می‌نماید؛ و در آن صورت، معنی بیت با حسن تعلیلی زیبا چنین خواهد بود: خداوند خورشید را که مانند قرص نانی است، برای سگان آسمان بر سفرهٔ فلک گذاشته است.

آن وقت دو مشکل پیش می‌آید: یکی اینکه سگان را باید مشدد خواند که تشدید مخفف، از اختصاصات سبک خراسانی است (محبوب، ۱۳۴۵: ۲۲۱) که عطار بی‌تأثیر از آن نیست. دوم اینکه سگان فلک یعنی چه؟ صورت فلکی عواء منزل سیزدهم ماه که در برج سنبله است آن را در آسمان به صورت «سگ‌ها» وصف کرده‌اند. ابوریحان گوید:

... و تازیان گویند سگانند و از پس شیر بانگ همی کنند. (بیرونی، بی‌تا: ۱۱۰)

نام عوا در شعر فارسی با یک باور کهن که سگ‌ها در شب‌های مُقَمِر عوعو می‌کنند و یا اینکه عوا خود همچو سگی است که به‌دنیال شیر عوعو می‌کند، آمیخته است. (مصفا،

۱۳۶۶: ۵۲۳)

خاقانی می‌گوید:

شیر هشیار از سگ وحشت‌فزا برتافت روی نور جبهه شور عوا برتابد بیش از این
(دیوان، ۱۳۶۸: ۳۳۷)

نظامی می‌گوید:

عوا ز سماک هیچ شمشیر تازی سگ خویش رانده بر شیر
(لیلی و مجنون، ص ۱۷۴)

آنچه این ظن را تقویت می‌کند، این است که در دو بیت قبلی، لفظ سگ چنین ثبت شده است:

گه سگی را ره دهد در پیشگاه گه کند از گریه‌ای مکشوف راه
چون سگی را مرد آن قربت کند شیرمردی را به سگ نسبت کند
و بعید نیست که به صورت تداعی معانی، از سگ زمین به سگان آسمان اندیشیده باشد.

۸. در شرح بیت ۲۱۰۳

تو به پشتی زری با خلق دوست داغ پهلوی تو بر پشتی اوست
نوشته‌اند: «داغ پهلوی بودن، کنایه از دلگرمی داشتن است، ظاهراً».

اولاً کنایه‌ای که در بیت است، «داغ پهلوی داشتن» است نه «داغ پهلوی بودن»؛ ثانیاً به معنی «دلگرمی داشتن» نیست بلکه به معنی «نشانه‌داری بودن، بنده و مطیع بودن، نشانه‌بندگی داشتن» است. معمولاً بندگان و بعضی از حیوانات را داغ مخصوص می‌زدند، تا با مملوک‌های دیگران اشتباه نشوند:

داغ تو داریم و سگ داغدار می‌پذیرند شهان در شکار

(مخزن‌الاسرار، ص ۱۰)

داغ بندگان را بر پیشانی یا پشت می‌زدند و داغ حیوانات را معمولاً بر پهلوی یا سرین می‌زدند. فرخی در قصیده مشهور داغگاه می‌گوید:

هر کره‌کندر کمند شصت بازی فکند گشت داغش بر سرین و شانه و رویش نگار
گویی عطار با استعاره کنایی، زرپرستان را به نوعی در زمره حیوانات دانسته است. با توجه به این نکات، معنی بیت چنین خواهد بود: تو به خاطر پول با دیگران دوست هستی و دلیل اعتماد و پشتیبانی و دوست داشتن، زر است که داغدار و برده زر شده‌ای.

کتابنامه

بیرونی، ابوریحان، بی‌تا، التفهیم لاولئل صناعه. به کوشش استاد جلال‌الدین همایی. تهران: سلسله انتشارات انجمن.

جوینی، عظاملک، ۱۳۲۷. تاریخ جهانگشای جوینی. به تصحیح محمد قزوینی. چ ۱. تهران: کلاله خاور.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل، ۱۳۶۸. دیوان خاقانی. به تصحیح دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی. چ ۲. تهران: زوار.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۸. حافظ‌نامه. چ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دهلوی، امیر خسرو، ۱۳۹۶ هـ. ق. قرآن‌السعدین. با مقدمه احمد حسن داتی. اسلام‌آباد پاکستان: مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، ۱۳۶۹. کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۸. تهران: امیرکبیر.

شمیسا، سیروس، ۱۳۶۹. فرهنگ تلمیحات. چ ۲. تهران: انتشارات فردوس.

عتیق سوره‌آبادی، ابوبکر، ۱۳۴۰. تفسیر قرآن کریم. به تصحیح محمد معین. چ ۱. تهران: ابن‌سینا.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۴. منطق‌الطیر. به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، ج ۱۰. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۳. منطق‌الطیر. تصحیح و تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱. تهران: انتشارات سخن.
- عوفی، محمد، ۱۹۰۳ م. لباب‌الالباب. به تصحیح ادوارد براون، ج ۱. لیدن: بریل.
- _____، ۱۳۳۵. جوامع‌الحکایات. به تصحیح محمد معین، ج ۱. تهران: انتشارات ابن‌سینا.
- فراهانی، حسین، ۱۳۴۰. شرح مشکلات دیوان انوری. به تصحیح مدرس رضوی، ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محبوب، محمدجعفر. بی‌تا. سبک خراسانی در شعر فارسی، ج ۱. تهران: انتشارات فردوس.
- مصفا، ابوالفضل، ۱۳۶۶. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ج ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- میبدی، رشیدالدین، ۱۳۷۰. برگزیده کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار. به کوشش دکتر محمدمهدی رکنی، ج ۴. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- نظامی گنجوی، ۱۳۶۳. سبعة حکیم نظامی. به تصحیح حسن وحید دستگردی، ج ۱. ج ۲. تهران: انتشارات علمی.